



افق‌های تازه در تاریخ تشیع

بر اساس کتاب «معجم أعلام الشيعة» محقق طباطبایی (ره)

رسول جعفریان



تشیع در دمشق و شامات

شرح حالهایی که درباره حضور عالمان شیعه در شهرهای مختلف شام و اصولاً منطقه شامات آمده، نشان از حضور گسترده تشیع در این بلاد دارد. ذهبی در ذیل شرح حال ابوالحسن علی بن موسی ابن السمسار الدمشقی (م ۴۳۳) نوشته است: «کتانی گفته است: «فیه تشیع» و ابوالولید باجی نیز گفته است: «فیه تشیع یفشی به الی الرفض». پس از آن افزوده است: شاید از روی تقیه، ابراز تشیع می کرده است [یعنی در باطن سنی بوده است، سنی و تقیه!]. زیرا او از خاندان حدیث است! اما در زمان وی، تشیع شام و مصر و مغرب را به دلیل حضور دولت فاطمی فرا گرفته بود. همین طور عراق را به دلیل وجود دولت بویه. در همین زمان رفض و اعتزال با هم عقد اخوت بسته و مردم هم بر دین شاهان خود بودند (سیر، ۱/۱۱۳). گذشت که محمد بن احمد ابن الفحام (م ۳۹۹) ساکن دمشق دو کتاب دارد: یکی در انکار شستن پا در وضو و دیگری درباره آیات نازل شده درباره اهل بیت (ع). (تاریخ الإسلام ذهبی، حوادث سال ۳۹۹، لسان، ۲/۲۵۱، معجم، ۳۶۵).

بسیاری از شیعیان دمشق گمنام مانده اند و تنها اسمی از آنها در تواریخ برجای مانده است. به عنوان مثال، ابن عساکر از شخصی با نام قاسم بن خلیل دمشقی یاد کرده و تنها می نویسد: «رافضی» (لسان المیزان، ۴/۴۵۹، تاریخ دمشق، ۵۶/۴۹). صفدی (الوافی، ۲/۳۰۹) از محمد بن جمال احواضی یاد کرده که از قریه حراجل از جبل الجراد بوده است. درباره او نوشته است: «رأس الشيعة الغلاة». و افزوده که در منطق و فلسفه بسیار استوار بوده است (معجم، ۳۷۲).

برخی از نمونه‌ها از این قرار است. صفدی نوشته است: در قریه مجدل سلیم - که شهرکی از بلاد صفد از نواحی نباطیه و شقیف است - فقیه شیعی با نام ابراهیم بن ابی الغیث بخاری زندگی

می کند که وی در سال ۷۲۲ با او دیدار داشته است. صفدی نوشته است: «کان اماماً من أئمة الشيعة». بعد افزوده: پدرش نیز عالم شیعه بوده است. وی شاگرد ابن العود و ابن مقبل حمصی بوده و برای تحصیل به عراق رفته و شاگردی علامه حلی کرده است. در روز دو محفل داشته است: یکی عمومی برای دیدار با عامه مردم، دیگری برای طلاب. صفدی از دیدار خود با او صحبت کرده و اینکه درباره رؤیت خداوند با وی بحثی داشته و بحث جذابی بوده است. پس از آن از اخلاق وی سخت ستایش کرده است. وی می نویسد: در سال ۷۳۶ ملاقات دیگری با وی در محفل ابن تیمیه داشته و در حضور ابن تیمیه باز با وی به بحث پرداخته است. آنگاه با یاد از اینکه خانه‌اش خراب شده و کتابهایش گرفته شده شعری از وی نقل کرده که پس از آزار و اذیت سروده و در آن اشاره کرده که وقتی او تنها در خانه نشسته تشییش به چه کسی آسیب می‌رساند: (الوافی بالوفیات، ۷۹/۶، معجم، ۲۱-۲۰).

لئن كان حمل الفقه ذنباً فإِنَّئى

سأقلع خوف السجن عن ذلك الذنب

والأفما ذنب الفقيه اليكم

فيرمى بأنواع المذمة والسب

به هر روی آشکار است که سخت در آزار بوده و در همین شعر به اجبار تن به تقیه داده، ستایشی هم از خلفا کرده است.

طبعاً علویان و نقبایی که در شهرهای شیعه بوده‌اند، براحتی می‌توانسته‌اند تشیع امامی خود را اظهار کنند. حضور آل حمدان در حلب و دمشق، و نفوذ تشیع در این شهر، جای تردید باقی نمی‌گذارد که نقیبان و سادات این شهر مذهب تشیع داشته‌اند. نمونه آن شریف ابو محمد حسن بن محمد علوی است که در زمان سعدالدوله حمدانی، نقابت حلب را عهده دار بوده است (معجم، ۳۷). یا ابوالقاسم احمد بن حسین عقیقی (م ۳۷۸) که از بزرگان

دمشق بوده و به حلب آمده و بر سیف الدوله وارد شده است (معجم، ۳۸) همین طور ورود ابوالقاسم احمد بن حسین علوی بر سیف الدوله در سال ۳۵۱ (معجم، ۳۹)، ورود این دو شخص بر امیر حمدانی، با توجه به علوی بودنش، تشیع او را نشان می دهد. گفته شده زمانی که ناصرالدوله حمدانی در جمادی الآخره سال ۴۳۳ وارد دمشق شد، فخرالدوله ابویعلی حمزه بن حسن علوی نیز به عنوان نقیب طالبیان همراه او به این شهر آمد (معجم، ۱۹۲).

شیعی دیگری با نام حسن بن محمد اربلی (م ۶۶۰) که استاد ذهبی هم بوده و ذهبی او را رافضی یاد کرده که در علوم اوایل تخصص داشته، مقیم دمشق بوده است. ذهبی او را با هیبت و صولت دانسته است (سیر اعلام النبلاء، ۲۵۳/۲۳، ش ۲۵۳).

از عبدالرحمان بن اسحاق زجاجی بغدادی (م ۳۴۰) یاد شده که ادیب بسیار برجسته ای بوده و به گفته ذهبی «آخر من دمشق لتشیعه» او را به دلیل تشیعی از دمشق بیرون کردند (سیر، ۴۷۵/۱۵).

محمد بن ابی الهیجاء اربلی (م ۷۰۰)، حاکم دمشق بوده است. وی در جوانی به شام آمده و درباره وی گفته شده «و هو معروف بالتشیع و الرفض» (الوافی، ۱۷۰/۵، معجم، ۴۳۵).

بعلبک نیز از شهرهای شیعی در این دیار است که برخی از بزرگان شیعه زندگی در آن را انتخاب کرده اند. نمونه آن احمد بن علی الحمصی است که تشیع را از حله فراگرفت و در بعلبک ساکن شد (معجم، ۵۹). عالم دیگر شیعی این دیار در قرن هشتم، جعفر بن ابی الغیث بعلبکی (م ۷۳۶) است که صفدی از وی با تعبیر «شیخ الشیعه» یاد کرده است (الوافی، ۱۱۸/۱۱، ش ۲۰۱، معجم، ۱۲۳).

شهر حمص نیز به تأثیر از شهر حلب و سایر مراکز شیعی در شام، شیعیانی داشته که تاکنون نیز آثاری از آن باقی است. از جمله ابن ابی طی از حسن بن ابراهیم حمصی (م ۵۴۰) یاد کرده و وی را با تعبیر «کان فقیهاً امامیاً مناظراً» معرفی کرده است (لسان المیزان، ۱۹۲/۲).

یکی از شهرهای حاشیه شمالی فرات، شهرک رافقه از قرای رقه است. عالمی با نام حسن بن عنبس رافقی (م ۴۸۵) است که کراجکی، عالم معروف شیعه وی را در آن شهر دیده و می گوید: «و

رأیت له حلقة عظيمة یقرؤون علیه مذهب الامامية.» ابن حجر که این سخن کراجکی را آورده می نویسد: وی شیعه عالی بوده و از شاگردان شیخ مفید که قاضی عبدالجبار را نیز ملاقات کرده و سنی بالای صد سال داشته است. وی همچنین روابط نزدیکی با صاحب بن عبّاد داشته است. (لسان، ۲۴۲/۲).

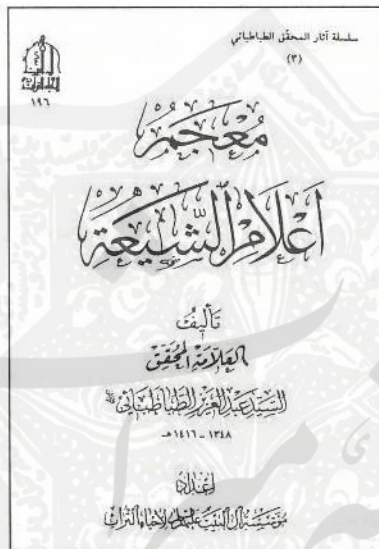
یافتن یک شیعه در مغرب از دوره های کهن، بسیار مهم است. یکی از آنها حسن بن علی بجلی است که ابن حجر شرح حال او را به نقل از ابن حزم آورده و نوشته است: «کان من کبار الروافض.» وی افزوده که او داخل شهر قفصه شد و مردمانش را گمراه کرد و از جمله کسانی که فریب وی را خورد احمد بن ادریس بن یحیی علوی بود. (لسان المیزان، ۴۴۴/۲). درباره تشیع آن

نواحی به مقاله ماد لونگ تحت عنوان تشیع غیر اسماعیلی در مغرب نگاه کنید (مکتبها و فرقه های اسلامی در سده های میانه، صص ۲۳۹-۲۳۱). عالمی با نام ابوالمکارم محمد بن یوسف غرناطی ابن مسدی (م ۶۶۳) که از اندلس راهی مکه شد و در آنجا منصب امام مقام شریف و خطیب حرم را یافته، به تشیع گرویده است. صفدی به نقل از ذهبی نوشته است: قصیده ای از او دیده که دلالت بر تشیع وی داشته است. ذهبی او را با تعبیر «فیه تشیع و بدعة» یاد کرده و نوشته که وی سخت معاویه را ملامت می کرد. آنچه بیش از همه

تشیع را آشکار می کند، تندی او در حق عایشه است. نیز گفته اند که «کان یمیل الی الاجتهاد.» افزون بر آن در کتاب محرر الائتلاف بین الاجماع و الخلاف آرای زیدیان و امامیان را آورده بوده است. و به هر روی «شاع عنه التشیع.» شگفت آنکه به طور ناچوانمردانه کشته شد و قاتلش هم شناخته نشد (معجم، ۴۴۵-۴۴۰). ممکن است تحت تأثیر علمای زیدی مکه یا اشراف یا علمای امامی در حلب که به آنجا رفت و شد داشته، به تشیع گرویده باشد.

تشیع در حلب

حلب از قرن پنجم تا هشتم، مرکز تشیع در مناطق شامات است. شیوع تشیع در این شهر، بیش از هر چیز در پی حمایت حمدانیان شیعی است که از خاندانهای شیعه به شدت دفاع کردند. سیف الدوله حمدانی این شهر را از تصرف کلابی نایب اخشیدیان خارج کرد و پس از آن، سالها بر آنجا حکمرانی کرده و طی آن، دهها بار با



رومیان به نبرد پرداخت. وی یکی از افتخارات دنیای اسلام به شمار می‌آید. ذهبی با تعبیر «فیه تشیع» از وی ستایش فراوان کرده (سیر، ۱۸۷/۱۶، ش ۱۳۲) و بی‌شبهه وی و خاندانش بر عقیده تشیع بوده‌اند. در پناه دولت هم اینان بوده که تشیع در این شهر نضج گرفته است. بسیاری از عالمان برجسته این شهر در عراق تحصیل کرده و به شهر خود بازگشته و مناصبی مانند قضاوت را عهده‌دار شدند. بحث درباره تشیع حلب، باید بتفصیل در جای دیگری دنبال شود. آنچه در معجم آمده نشان می‌دهد که تا چه حد عالمان شیعه در این شهر حضور داشته‌اند، کسانی که تاکنون در منابع شیعه شناخته شده نبودند. با از بین رفتن کتاب ابن ابی طی، عالمان شیعی این شهر گمنام مانده و تنها نام برخی از آنها در مصادر دیگر برجای مانده است. اما نمونه‌های موجود در کتاب حاضر:

ابوطاهر ابراهیم بن سعید بن خشاب حلبی (م ۵۸۹) با تعبیر «کان من أجراء الشيعة» (الوافی، ۳۵۵/۵، معجم، ۲۵).
در حلب خاندانهای شیعی بزرگی بوده که امروزه آثاری از آنها بر جای نمانده است. از آن جمله خاندان جلی است. یکی از آنها احمد بن اسماعیل است که با تعبیر «أحد علماء الشيعة» از وی یاد شده و از علمای زمان سیف الدولة حمدانی بوده است. (تاج العروس ۱/ ۲۶۲ ذیل مورد جلال). فرزندش ابوالحسن اسماعیل به احمد جلی حلبی (م ۴۷۷) است که ابن ابی طی از وی با عنوان «امام فاضل فی الحدیث و فقه أهل البیت» یاد کرده و ابن العدیم هم شرح حال وی را آورده است. مرحوم استاد شرحی درباره این خاندان داده و بتفصیل از آنها یاد کرده در حالی که تاکنون اثری از آنها شناخته شده نبوده است. به تعبیر ایشان خاندان جلی، یکی از خاندانهای شیعی بزرگ حلب است. ابوالفتح عبدالله فرزند اسماعیل هم تذیل نهج البلاغه داشته که تنها و تنها ابن ابی الحدید (شرح نهج، ۲۲۵/۱۸) از آن یاد کرده است. (معجم، ۹۳، ۲۴۸). افندی نیز یادی از ابوالفتح کرده است.

فضای حلب، در قرن ششم فضای شیعی بوده است. درباره اسفندیار بن موفق بوشنگی آمده که متولد واسط بوده اما بعد از آن به حلب آمده است. علی رغم آنکه گفته شده «کان غالباً فی التشیع» وی فقه شافعی را خوانده و در ضمن در دیوان الانشاء ناصر لدین الله خلیفه عباسی، کار می‌کرده است. اما شیعه امامی است (معجم، ۸۸-۸۹).

از چهره‌های شیعی دیگر حلب، ابوعلی حسن بن احمد بن علی ابن المعلم حلبی است. ابن العدیم او را با عنوان «فقیه من فقهاء الشيعة» و ادیب و شاعر و متکلم و از شاگردان ابوالصلاح حلبی

دانسته است. دو کتاب نیز در معارف شیعی داشته، یکی التاجی و دیگری معالم الدین و کتابی هم در اصول داشته که شرح ملخص بوده است. وی ملازم مسجد جامع حلب بوده و مردمان حلب فقه و ادبیات نزدش می‌خوانده‌اند. اصل تولد او در شهر معرة النعمان بوده که بعداً به حلب آمده است. ابن العدیم بعد از توضیحات مفصل دیگر می‌نویسد: این شیخ فاضل تنها فقیه نبود، بلکه فضایل دیگری در شعر و کتابت داشته و افتخاری برای شیعه محسوب می‌شد: «و هو ممن يتجمل به الشيعة.» (بغیة الطلب، ۲۲۷۶/۵)

عالم دیگر این شهر حسن بن بشار حلبی (م ۵۱۵) بوده که ابن حجر از وی با عنوان «شیخ الرافضة» یاد کرده و یادآور شده که وی کتابی در ناصوابی امکان رؤیت خداوند در قیامت نوشته است (لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۹۷، معجم، ۱۴۰). پس از سقوط مصر به دست صلاح الدین ایوبی، بسیاری از سادات و شیعیان راهی حلب شدند که این زمان مرکزی برای شیعه بود. از آن جمله حسین بن ابی الفضل مصری است که درست به همین دلیل به حلب آمد (معجم، ۱۷۲). یکی دیگر از عالمان شیعی حلبی، حسین بن عقیل بن سنان خفاجی (م ۵۰۷) است که کتابی هم با عنوان المنجی من الضلال فی الحرام و الحلال داشته که بیست مجلد بوده و آرای فقهای مختلف را در آن آورده است. تاریخ الإسلام ذهبی، وفات سال (۵۰۷)

شهر حلب به تشیع، شیعیان را از سایر نقاط به سوی خود جذب می‌کرد. حسین بن علی قمی معروف به امیرکا (م ۳۸۴) از علویان شیعی قمی بود که زمان سیف الدولة حمدانی، به سال ۳۴۷ به حلب آمد. درباره وی گفته شده: «أول من أذن فی اللیل و قال فی أذانه محمد و علی خیر البشر.» (بغیة الطلب، ۴/ برگ ۱۲۳، معجم، ۱۸۱).

ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالعزیز ابن الطیب حلبی (۳۳۰-۴۳۱) از عالمان شیعی حلب است که در دمشق اقامت گزیده است (سیر، ۴۹۷/۱۷، معجم، ۲۴۱).

علی بن ابی العز کمال الدین حلبی معروف به ابن القویقی نیلی (م ۶۸۴) منسوب به رود قویق، اصلش از حلب بوده که به نیل آمده و صاحب فرزندی شد که همه فقیه و ادیب بودند. ابن فوطی نوشته است: «فقیه الشيعة، کان عالماً بالفقه و الحدیث» (تلخیص، ۵/ ۲۲۶، معجم، ۲۷۱).

عالم دیگری با نام علی بن حسن فقیه حلبی از رفد، قریه‌ای از قرای حلب - که مقیم مصر بوده است. یاقوت ذیل مدخل رفد، نوشته است: از منسوبین به آن علی بن الحسن الارفادی است که به گمان

خودش! «أحد فقهاء الشيعة» است (معجم البلدان، ۱۵۳/۱، معجم، ص ۲۹۶).

نجیب الدین حسین بن عود اسدی حلی (م ۶۷۹ یا ۶۷۷) که در اصل متولد جزین بود، به عنوان «الفقیه المتکلم، رئیس الرافضة و شیخ الشيعة» یاد شده است (تاریخ الإسلام ذهبی، ذیل سال ۶۷۹). وی به حلب آمد و در مجلسی از اصحاب رسول خدا (ص) ملامت کرد. از قضا عزالدین مرتضای نقیب دستور داد که وی را سخت آزار دادند! در همان نقل ذهبی که در اعلام النبلاء هم آمده، گفته شده است که جزین مأوای روافض بوده است (معجم، ۴۶۶). شهاب الدین ابوالمحاسن یوسف بن اسماعیل کوفی حلبی شیعی (م ۶۳۵)، شاعری برجسته است که به گفته ذهبی دیوان وی چهار مجلد بوده است (سیر، ۲۸/۲۳، ش ۲۱، معجم، ۴۹۶).

تشیع در شهرهای عراق

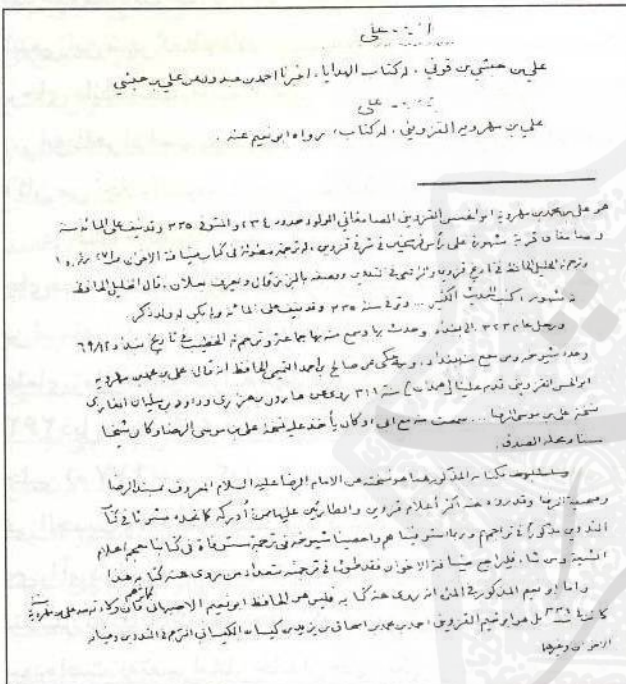
به طور کلی باید توجه داشت که عراق از مراکز اصلی تشیع در طول تاریخ بوده است. شهر کوفه، این مرکزیت را برای دو سه قرن حفظ کرد و پس از آن مرکزیت به بغداد و حله و نجف انتقال یافت. البته بغداد مرکز خلافت بود و از همه احزاب و گروهها در آن حضور داشتند. شیعیان نیز بخش بزرگی از بغداد را که بیشتر محله کرخ بود به خود اختصاص داده بودند. شهرهای دیگر نیز مانند حله، واسط، موصل و مداین نیز از مراکز شیعی بوده است. تا آنجا که به بغداد مربوط می شود، در قرن سوم و چهارم، خاندانهای شیعی زیادی در آن زندگی می کردند. اهمیت تألیف نهایی کتاب الکافی در بغداد، حضور شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی و بعداً شیخ طوسی و دهها عالم دیگر، نشانگر این اهمیت است.

در قرن ششم و هفتم، تشیع بغداد بسیار گسترده بود و از نقاطی مانند حله، موصل، اربل و... شیعیان زیادی به بغداد می آمدند. شواهد این حضور در کتاب معجم بسیار زیاد است که به تناسب در موارد مختلف از آن یاد کرده ایم.

ابن فوطی (تلاخیص ۱۱۹۴/۴) محمد بن حسن نبیلی را با تعبیر «الفقیه الأدیب» ستوده و نوشته است که «کان له معرفة تامة بفقہ الشيعة». همو همراه نقیب رضی الدین علی بن طاوس در سال ۷۰۴ بر سلطان محمد خدا بنده وارد شدند (معجم، ۳۷۴). در این زمان هنوز کوفه عالمان شیعی فراوانی داشت. محمد بن حسن الوکیل معروف به ابن داود (۴۷۲-۴۰۰) از کوفیانی است که به بغداد رفت و آمد داشت و گفته شده که «کان رافضياً» افزوده شده است که: «کان سیء المعتقد رافضياً کاشفاً بالطنع علی السلف

الصالح» (لسان، ۱۳۵/۵، معجم، ۳۷۵). محمد بن حسن بغدادی موصلی (م ۶۴۲) از شیعیان عراقی قرن هفتم است که با عبارت «کان منقطعاً عن الناس غالباً فی التشیع» وصف شده و گفته شده که در مشهد الکاظمی دفن شده است (تلاخیص، ۷۸۱/۵، معجم، ۳۷۷). محمد بن حسین قلانسی معروف به مقرئ العراک از شیعیانی است که شعری هم درباره خلفای اربعه گفته و ذهبی احتمال داده که از روی تقیه گفته باشد! (لسان، ۱۴۴/۵، معجم، ۳۷۸).

محمد بن عبدالله واعظ بلخی (م ۵۹۶) که در نظامیه بغداد



نمونه دستخط مرحوم محقق طباطبایی

وعظ می کرده، شیعه بوده و این نکته ای عجیب است. البته به لحاظ آنکه در دوره الناصر است، چندان شگفتی ندارد. درباره او گفته شده: «کان یمیل الی الرفض و یظہره». بعد از آن شاهدهی آمده که جالب است. علی بن محمود گفته است: زمانی در مجلسش بودم. چنین گفت: روزی فاطمه گریه کرد. علی به او گفت: چرا گریه می کنی؟ «أأخذت منك فيئك؟ أو غضبتك حَقَّ؟ أو فعلت أفعلت؟» و چیزهایی گفت که روافض تصور می کنند شیخین آن کارها را در حق فاطمه انجام داده اند. روافض حاضر در مجلس نیز گریه می کردند (لسان، ۲۱۷/۵، معجم، ۳۹۵).

محمد بن علی الجبلی (م ۴۳۹) از عالمان بغدادی است که خطیب بغدادی او را با تعبیر «کان رافضياً شدید الترفُّض» یاد کرده

است (تاریخ بغداد، ۱۰۱/۳، معجم، ۴۰۷).

عماد الدین ابوجعفر محمد بن علی بن علوان (ابن الرفاعی) سورهائی، از عالمان عراقی است که ابن فوطی (تلخیص، ۲/۴ ص ۸۳۱) در سال ۷۰۶ از وی دیدن کرده و اجازه‌ای به شعر از وی دریافت کرده که در بیت آخر آن گفته است:

بعد حمدی لله ثم صلاتی لنبی وآله الأطهار
وی در جای دیگری هم شرح حال وی را آورده و نوشته است که او در حالی که برای زیارت امام علی (ع) عازم بود، اشعاری خطاب به امام گفت:

یا اماماً ما فی الأنام له مثل ولا للوری سواه امام
غیر ابناءه الهداة أولى الذکر فإنهم علی الإله کرام
شهرزوری موصلی نیز در کتاب ادبی که نسخه آن در کتابخانه ایاصوفیاست، اشعاری از وی آورده که در آن حدیث غدیر نیز آمده است (معجم، ۴۰۹).

محمد بن یوسف واسطی بغدادی از ادیبان و شاعران شیعی است که کاتب بوده است. از وی اشعاری در تشییش مانده که طنزگونه است (تلخیص، حرف الکاف، ش ۵۴۷، معجم، ۴۳۹). وی علاقمند به امردی ترکمان، و عثمان نام می شود و به طنز تشییش خویش را چنین ابراز می کند:

أحب عثماناً و أتبع الهوی فیہ و أنت مطالبی بالثار
لا تأخذن بشاره متعدياً حتی تراه محاصراً فی الدار
و بار دیگر گفته است:

قالوا تعشقت عثماناً فقلت لهم
ما الحسنى فی الناس مخصوصاً بإنسان
إنی وإن كنت شیعياً كما زعموا

فقد تسننت فی حبی لعثمان
شاید در اینجا لازم باشد شرح حال یک ادیب شیعی دیگر را که از قلم افتاده بیاوریم. باخرزی (دمیه القصر، ۳۸۵/۱، ش ۱۵۵) در ضمن شعرای عراق از الفتی عبدالله بن ابی طالب یاد کرده که از شعرای بنام شیعی قرن پنجم عراق است که به احتمال به ایران از جمله شهرهای اصفهان و نیشابور نیز رفت و شد داشته است، چه فرزندش سلمان (م ۴۹۳) در اصفهان اقامت داشته است. عبدالله در شعر بلندی به ستایش دوازده امام پرداخته می گوید:

بمحمد و بحب آل محمد
علقت وسائل فارس بن محمد
یا آل احمد یا مصابیح الدجی
و منار منهاج السبیل الأقد

لکم الحطیم و زمزم و لکم منی
و بکم الی سبل الهدایة نهتدی
اننی بکم متوسل و بحبکم
متمسک لا تنثنی عنه یدی
و علیکم نزل الکتاب مفصلاً
من ذی المعارج بالمنیر المرشد
ان ابن عنان بکم کبت العیدی
و علا بحبکم رقاب الحسد
ولئن تأخر جسمه لضرورة
فالقلب منه مخیم بالمشهد
یا زائراً أرض الغری مسدداً
سلم سلمت علی الامام السید
وزر الحسین بکربلاء و قل له
یا ابن الوصی و یا سلالة أحمد
بلخ امیر المؤمنین تحیتی
واذکر له حبی و صدق توددی
صاموک و انتھکوا حریمک عنوة
ورموک بالأمر الفظیح الأتکد
ولو اننی شاهدت نصرک أولاً
رویت منهم ذا بلی و مهندی
منی السلام علیک یا ابن المصطفی
ابدأ یروح مع الزمان ویغتدی
و علی ابیک و جدک المختار و الث
اوین منهم فی بقیع العرقد
و بأرض بغداد علی موسی و فی
طوس علی ذاک الرضی المتفرّد
و بسر من رأی فالسلام علی الهدی
و علی التقی و ذالندی و السؤدد
بالعسکریین اغتصامی من لظی
و بقائم بالحق یصدع فی غد
یجلو الضلام بنوره و یعیدها
علویة فینا بأمر مرصد
اننی سعدت بحبکم ابدأ و من
یحببکم یا آل احمد یسعد
مستبصراً و الله عون بصیرتی
ما ذاک الامن طهارة مولدی
باخرزی (دمیه، ۳۸۸/۱) از فرزندش سلمان نیز ابیاتی در

ستایش صاحب بن عبّاد نقل کرده است.

یاقوت بن عبدالله رومی از عالمان و ادیبان بنام نیمه نخست قرن هفتم (م ۶۲۲) که شرح حالش در بسیاری از منابع آمده، با تعبیرهای «کان تالیاً للقرآن مشغوفاً بمذهب الامامیه و التعصب لهم، کثیر الميل الی اهل البيت صلوات الله علیهم» وصف شده است (معجم، ۴۸۲).

تشیع در حلّه

شهر حلّه، از مراکز عمده تشیع از قرن پنجم به بعد بوده و شمار فراوانی از عالمان منسوب به این شهر را می‌شناسیم. ذهبی در ذیل شرح حال صدقه بن منصور اسدی «ملک العرب» (مقتول به سال ۵۰۱) نوشته است که وی شهر حلّه را تأسیس کرد و شیعیان در آن ساکن شدند (سیر، ۲۶۴/۱۹). شهر حلّه از همان زمان مرکزی برای علوم شیعی بوده و عالمان آن عاملی در جهت رواج تشیع در بغداد و سایر شهرها بوده‌اند. برخی از آنها راهی شام شده (معجم، ۱۴۶) و در دمشق اقامت می‌گزیدند (معجم، ۲۱۱). برخی هم مانند علامه حلّی به ایران آمده‌اند. بسیاری از عالمان از سایر شهرها به حلّه آمده و تحصیل می‌کرده‌اند. نمونه این مهاجران حسین بن حاجی استرآبادی است (معجم، ۱۷۱).

مرحوم استاد طباطبایی، شمار زیادی از عالمان حلّی را که ابن فوطی یا صفدی یا دیگران معرفی کرده و نامشان در متون شیعی نبوده آورده است. برخی از نمونه‌ها عبارتند از: جعفر بن ایوب حلّی (معجم، ۱۲۵)، حسن بن یعقوب حلّی (م نیمه دوم قرن هشتم) (ص ۱۶۵)، حسین بن عبدوس بغدادی که در حلّه مسأح بوده، همانجا در گذشته و وی را در نجف دفن کرده‌اند (ص ۱۷۴)، عزالدین حسین بن جعفر بن محمد بن علی حلّی (م ۷۰۷) (ص ۱۷۰)، عباس بن عباس ادیب (ص ۲۳۸)، حسین بن علی ادیب معروف به کافی الدین حلّی (م ۶۱۸) که از حلّه به بغداد آمده و منصب کتابت برخی از امیران لشکر را عهده‌دار بوده است. از وی با تعبیر «کان رافضیاً» یاد شده است (الوافی، ۴۵۷/۱۲). این نمونه و دهها نمونه دیگر نشان از آن دارد که حلّه به عنوان پایگاه تشیع، تغذیه کننده تشیع بغداد در قرن ششم و هفتم و حتی پس از آن بوده است. یکی از خاندان‌های مهم شیعی حلّه که چنین نقشی را در عراق و بویژه بغداد داشتند، خاندان آل طاووس است. دبیس بن صدقه الحلّی و برادر و پدرازش همه شیعه بودند. وی سالها امیر حلّه بود و شهرت به ادب دوستی و نیکوکاری داشت (معجم، ۲۱۰).

علی بن علی حلّی از شاعران و کاتبان برجسته حلّه است که با

تعبیر «کان غالباً فی التشیع مبالغاً فی الرفض» از وی یاد شده است. در انسان العیون فی مشاهیر سادس القرون (ص ۱۵۰) اشعاری از وی در ستایش امیرالمؤمنین (ع) آمده است. ابن النجّار گفته است که اشعار وی را روافض در مشاهد اهل بیت (ع) می‌خوانند. وی به شام نیز رفت و شد داشته است (معجم، ۳۰۷-۳۰۸).

ابن عماد حنبلی از مبارک بن حامد حلّی (م ۶۷۴) یاد کرده که «کان من کبار علماء الشیعه، عارفاً بمذهبه» و شهرتی عظیم در حلّه و کوفه داشته و «عنده دین و أمانه» (شذرات، ۲۴۴/۵، معجم، ۳۵۹).

تشیع در واسط عراق

واسط شهری است که حجاج در دوران امارت خویش بر عراق (۹۵-۷۳) تأسیس کرد تا بتواند بدور از بصره و کوفه بر عراق حکمرانی کند. برخی از ساکنان این شهر به مرور به تشیع گرویدند. شواهدی که در کتاب معجم داریم، حکایت از حضور تشیع در این شهر دارد. از جمله صفدی (الوافی، ۳۵۴/۵) از عالمی با نام ابراهیم بن سعید ابن الطیب (م ۴۱۱) یاد کرده که در کودکی به واسط آمده، بعد به بغداد رفته و باز به واسط برگشته است. پس از آن می‌نویسد: وی در میان زبیدیّه واسط سکنا گزید که در آنجا روافض و علویان فراوانی هستند. بدنبال آن وی را شیعی دانستند و مردم بر او خشم گرفته سخت در حقش جفا کردند. وقتی مرد دو نفر برای او که عالمی برجسته بود، در تشیع جنازه نبودند در حالی که همان روز یکی از سنیان حشوی مذهب مرد، تمام شهر تعطیل شد. (معجم، ۲۴). امیری از امرای شیعی واسط، مجیرالدین ابوالفضل جعفر بن ابی فراس نخعی (م ۶۲۷) است که در اصل ساکن بغداد بوده اما مدتی امارت بصره و واسط را داشته است از وی با عنوان «کان شیخاً غالباً فی التشیع» یاد شده و گفته شده که پس از کناره‌گیری از سیاست به انزوا و عبادت روی آورده است. پس از آنکه در بغداد در گذشت وی را در نجف دفن کردند. (تلخیص، ۲۸۹/۵، ش ۶۰۱، معجم، ۱۲۴).

باید درباره شیعه‌های بغداد در قرن ششم و هفتم این نکته را گفت که برخی از آنها چندان اظهار تشیع نمی‌کردند که درباره سلف اظهار تندی کنند. در اصل، در عین داشتن تشیع، به نوعی می‌کوشیدند تا از صحابه نیز به نیکی یاد کنند. این می‌توانست از روی تقیه باشد در عین حال، رفاقت و همزیستی با سنیان علاقمند به اهل بیت در بغداد، این روحیه را ایجاب می‌کرد. درباره فتح بن عبدالله بغدادی (۶۲۴-۵۳۷) که ادیب بوده و دستی هم در

قوي النفس مقدماً فاضلاً وله شعر، قدم مصر غير مرة^(۱).

(۴۷۷)

[قرواش بن مقلد بن المسيب]

قرواش بن مقلد بن المسيب بن رافع معتمد الدولة أبو المنيع، المتوفى سنة ۴۴۴.

قال الذهبي في سير اعلام النبلاء ۶۳۳/۱۷ رقم ۴۲۷: الامير صاحب الموصل أبو المنيع. معتمد الدولة ابن صاحب الموصل حسام الدولة أبي حسان العقيلي، تملك بعد موت أبيه في سنة ۳۹۱ فطالت أيامه، واتسع ملكه، فكان له الموصل والكوفة والمدائن وسقي الفرات.

وقد خطب في بلاده للحاكم العبيدي، ثم ترك، وأعاد الخطبة العباسية؛ فغضب الحاكم، وجهز جيشاً لحربه، وأتوا، ونهبوا داره بالموصل، وأخذوا له مائتي ألف دينار فاستنجد بدبيس الاسدي فانتصر. وكان أديباً شاعراً، جواداً ممدحاً، نهاباً وهاباً، فيه جاهلية وطبع الأعراب. ثم أنه وقع بينه وبين ابن اخيه بركة؛ فظفر به بركة وحبسه، وتملك وتلقب زعيم الدولة في سنة ۴۴۱، فلم تطل دولة بركة، ومات في آخر سنة ۴۴۳.

فقام بعده الملك أبو المعالي قريش بن بدران بن مقلد؛ فأخرج عمه وذبحه صبراً في رجب سنة ۴۴۴، وقيل بل مات موتاً.

(۱) له ترجمة في: ذيل الروضتين ۱۲۳، الكامل ۱۲: ۴۰۱، سير اعلام النبلاء ۱۷ ق ۱۵۷، العقد الثمين (ترجمة مطبوعة) ۳/ الورقة ۸ - ۱۳، السلوك ۱ ق ص ۲۰۶، النجوم ۴۹/۶ - ۵۰، شذرات ۵: ۷۶.

تشیع در موصل

موصل نیز از شهرهایی است که در طی قرن هفتم و قبل و بعد از آن، شیعیان فراوانی داشته است. در قرن پنجم، قرواش بن مقلد حاکم موصل بود. وی عقیده شیعی داشت و برای مدتی خطبه به نام فاطمیان خواند. پس از آن باز خطبه به نام عباسیان خواند و مورد خشم و حمله الحاکم بامر الله قرار گرفت که امیر شیعه دیگر دبیس بن صدقه اسدی از وی حمایت کرد. فرزندش شرف الدوله که پس از وی به حکومت رسید و حلب و جزیره را گرفت، هر آنچه جزیه می گرفت، میان طالبان تقسیم می کرد (سیر، ۶۳۳/۱۷، ش ۴۲۷، معجم، ۳۵۵-۳۵۴).

بدرالدین لؤلؤ حاکم موصل در نیمه نخست قرن هفتم، یکی از شیعیان شناخته شده این منطقه است. در این دیار، قبه ای متعلق به یحیی بن قاسم هست که بانی آن همین بدرالدین لؤلؤ است. بر روی صندوق قبر، با تاریخ ۶۳۷ کتیبه ای است که نام امامان و آیاتی از قرآن حک شده و در انتهای آن آمده است: «تطوع بعمله العبد الراجی الی رحمة ربّه، لؤلؤ بن عبدالله ولی آل محمد» (القباب المخروطیة فی العراق، بغداد، ۱۹۷۴، ص ۵۲) در کتیبه های حرم باهر بن محمد الباقر (ع) نیز نام دوازده امام آمده که مربوط به همان دوران بدرالدین لؤلؤ است (همان کتاب، ص ۷۷).

یکی از عالمان ادیب شیعه موصل، احمد بن علی بن حسن ابن ابی زُبَور (م ۶۱۳) است که از وی با تعبیر «کان من غلاة الرافضة» یاد شده (الوافی، ۲۰۰/۷، معجم، ۵۵). عمری طولانی داشته و در موصل زندگی می کرده است. علی بن نصرالله الباسحاقی از عالمان قرن هفتم موصل است که ابن فوطی وی را «شیخ بلد الموصل» دانسته، پس از تمجید از خصال وی، نوشته است: «و کان غالباً فی مذهب الشیعة» (تلخیص، ۴۵۴/۵). ابن الندیم در الفهرست (ص ۱۵۴) از علی بن وصیف کاتب بغدادی یاد کرده که در رقه بوده و بعد به موصل رفته و همانجا در گذشته است. پس از آن می نویسد: وی آثاری تألیف کرد که عبدان اسماعیلی آنها را به نام خود کرد. و افزود: «کان یتشیع» (معجم، ۳۳۳).

محمد بن احمد خباز بلدی - بلد شهری از جزیره در جایی که موصل هم قرار دارد - از شیعیان بوده است. ثعالبی (به نقل از الوافی، ۵۷/۲، معجم، ۳۶۴-۳۶۳) نوشته است: «کان حافظاً للقرآن... و کان یتشیع». شعری هم از او در ستایش اهل بیت آورده است:

و بغض من ناواهم إن کان حبی خمسة
زکت بهم فرائضی رفضاً، فإنی رافضی

کارهای دیوانی داشته در عین حال که متهم شده است که «کان مشتهداً بالتشیع و الغلو فیهِ علی مذهب الامامیة»، درباره او آمده است که: «کان یترحم علی الصحابة ویلعن من یسبهم!» (سیر اعلام النبلاء، ۲۷۲/۲۲، ش ۱۵۵، معجم، ۳۴۶). ابوالمعالی، محمد بن عبدالسلام ابن شائده اصفهانی الاصل واسطی (۳۸۵-۲۹۶) است که ذهبی او را «الواسطی الشیعی» یاد کرده و از جمله استادان وی، عمویش ابو محمد تلعبری رافضی است. سلفی گوید: روزی در خانه اش بودم. کتابی برداشتم از دستم گرفت و گفت: این به کار تو نمی آید! پس از آن افزود: «کان یتظاهر بالسنة» (سیر، ۲۸۸/۱۱ ش).

نقل دیگری حکایت از آن دارد که امیر یزدن بن قماج ترکی (م ۵۶۸) از امرای بغداد اظهار تشیع کرد و همین سبب نزاع سنیان و شیعیان در واسط شد. ابن اثیر نوشته است که شیعیان مجلس عزا گرفتند و سنیان به شماتت آنها پرداختند و در نهایت کار به جدال کشید و چند نفر در میانه کشته شدند (الکامل، ۳۹۵/۱۱).

در همانجا اشعار دیگری هم از وی درباره اهل بیت (ع) آمده است. اربل نیز از مناطقی است که در قرن هفتم شیعیان فراوانی داشته است. از شیعیان برجسته آن ناحیه علی بن عیسی اربلی صاحب کتاب کشف الغمة است. تاج الدین ابن صلیا نایب خلیفه عباسی در اربل بود که در سال ۶۵۶ به دست هولاکوخان مغول به شهادت رسید. صفدی (الوافی، ۱۲۸/۵، معجم، ۴۲۹) از وی با عنوان «نائب اربل الشیعی» یاد کرده است. این زمان، زمان رفاقت میان حنبله و شیعیان هم بود. عمیدالدین ابن عباس حنبلی در شعری به ابن صلیا نوشت:

سلام كأنفاس النسیم إذا سری
سُحیرا وریاها له عطر شمال...
أوالی علاه فی التغالی تشیعاً
وإن كنت عند الناس أحسن حنبلی...
ووی نیز پاسخ داد:
و حَقِّک ائی لستُ أخشی تشیعاً
علیک و لکن سوف أدعی بحنبلی
فإن نفترق فی مذهبین فإنا
سیجمعنا صدق المحبة فی علی

تشیع در مدائن

مدائن از شهرهای شیعی عراق است که در آثار البلاد قزوینی و منابع دیگر به تشیع آن تصریح شده است. وی نوشته است: «أهلها فلاحون، شیعة إمامیة و من عادتهم أن نساءهم لا یخرجون نهاراً» (آثار البلاد و أخبار العباد، ص ۴۵۳). مرحوم استاد نیز برخی از شیعیان ساکن مدائن را که مربوط به همان قرن ششم و هفتم هستند آورده اند. از آن جمله حسن بن محمد بن حمدون بغدادی - فرزند نویسنده التذکره الحمدونیة - که در سال ۶۰۷ در شرق شهر مدائن در گذشته است. جسد وی را به بغداد آورده در مشهد کاظمین دفن کرده اند (التکملة منذری، ش ۱۱۸۲، معجم، ۱۵۷).

عبد الحمید بن ابی المعالی محمد خطیب مدائنی (۵۹۸) از شیعیان مدائن است که همانجا در گذشت و جنازه اش را برای دفن به مشهد الحسین (ع) انتقال دادند (التکملة منذری، ش ۶۷۶). علی بن احمد اسکندر مدائنی از عالمان علوی شیعی است که با تعبیر «غال فی التشیع» از وی یاد شده و گفته شده است که بر سلاطین و وزرا و منازل اُمرا وارد می شده است (معجم، ۲۷۷ از تاریخ ابن النجار).

شخصیت علوی دیگر، علی بن احمد مدائنی است که به دستور

عطا ملک جوینی در سال ۶۷۴ به عنوان نقیب علویان در کربلا معین شده است (تلخیص، ۲۲۰/۵).

عمادالدین قاسم بن علی علوی مدائنی از علویان قرن هفتم است که به سال ۶۴۵ منصب نقابت علویان مدائن و نیز تولیت مشهد سلمان فارسی را عهده دار شده است (تلخیص، ۱۱۸۱/۴). محمد بن هبة الله مدائنی بغدادی (م ۵۹۸) قاضی مدائن بوده که پس از در گذشت در بغداد، جسدش را به کاظمین برده در آنجا دفن کردند.

تشیع در شهرهای ایران

ما در تاریخ تشیع ایران، شواهدی که نشان از تشیع شهرهای ایران در طول نه قرن نخست هجری دارد آوریم. در اینجا باز شواهد دیگری وجود دارد که در این باره در برگزیده آگاهی جدیدی است. از جمله درباره اصفهان: عالمی با نام احمد بن محمد بن حسین بن فادشاه اصفهانی (م ۴۳۳) از شیعه سنیهای اصفهان در قرن پنجم است. وی از یک سو، راوی معجم کبیر طبرانی است و از سوی دیگر با تعبیر «شیعی معتزلی» از وی یاد شده است. (لسان، ۲۶۲/۱) ابن منده در تاریخ اصفهان خود از تاج العلماء نیشابوری (م ۳۳۵) یاد کرده که کتابهای خوبی در فقه داشت - «له کتب حسان فی الفقه» - و بر مذهب امامیه بوده و به رجعت اعتقاد داشته است. ابن حجر (لسان ۷۰/۲) استدلال خاصی هم از وی درباره زنده بودن امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه - آورده است. چنین تشیعی در اصفهان در نیمه نخست قرن چهارم، شگفت انگیز است. سیدی بزرگوار نیز در منطقه رویدشت اصفهان سکونت داشته با نام ابوالرضا حیدر بن محمد ابن سراهنگ رویدشتی (م ۵۴۸) (تلخیص، ۳/۴) که به حکم علوی بودن، می تواند شیعه بوده باشد.

ابوالمحسن عباد بن محمد اصفهانی یکی از علویان بلند مرتبت اصفهان که وی را با تعبیر «من أجل صدور اصفهان و اعیانها فضلاً و علماً و أدباً و ریاسة و تقدماً» یاد کرده اند (تلخیص، ۱۴۲/۵ - ۱۴۳) افزون اشعاری در تشیع خود ابراز کرده که نشان از حضور قاطع تشیع در این شهر دارد. ابن فوطی نوشته است: او اشعار زیبایی به فارسی و عربی می گفت و من در عراق عجم کامل تر از او ندیدم. او نیابت از سلاطین می کرد. اشعار وی چنین است:

من أعوزته وسیلة فوسائلی

بعد النبى إذا الصوائف تنشر

بنت النبى و زوجها و ابناهما

و ابن الحسين و من نماه و جعفر

درباره قم آگاهی‌های اندکی از قرن ششم بر جای مانده است. یک نقل حاکی است که یکی از عالمان برجسته حلب با نام اسد بن علی الحلبي (۵۳۴-۴۸۵) که عموی پدر ابن ابی طی مورخ برجسته امامی مذهب حلب بوده، و کتابهایی در فضایل اهل بیت، از قرآن و حدیث تألیف کرده، به سال ۵۳۴ در قم در گذشته است. (لسان المیزان، ۳۸۳/۱، ش ۱۲۰۰، معجم، ۸۵).

یک عالم قمی دیگر را با نام ابوالقاسم حمزه بن علی بیاری قمی می‌شناسیم که در شعبان سال ۴۲۶ از ری به نیشابور رفته است. (السیاق من تاریخ نیشابور، ش ۶۲۸، معجم، ۱۹۴) به حکم قمی بودن و رازی بودن، وی نمی‌توانسته جز تشیع عقیده دیگری داشته باشد.

فخر الاثمة صاعد بن یوسف قمی که ابن فوطی وی را با تعبیر «کان من فقهاء الشیعة» یاد کرده، از عالمان شیعی قرن هشتم شهر قم بوده است. (تلخیص، ۲۱۲۲/۴، ش، معجم، ۲۳۰، ذهبی در المشتبه، ص ۳۴۴، و تبصیر المنتبه از ابن حجر، ۶۷۳/۲).
علی بن ایوب بن الحسن ابن الساریان الشیعی القمی از شیعیانی است که متأسفانه از زمان زندگی وی یادی نشده است (معجم، ۲۸۷).

از قرن هفتم یا بعد از آن، عالمی با نام محمد بن حسن قمی داریم که کتابی با عنوان القعد النضید و الدر الفرید فی فضائل أمیر المؤمنین (ع) دارد که نسخه‌ای از آن نزد علامه حاج سید محمد علی روضاتی - دامت برکاته - موجود است (معجم، ۳۷۲).

درباره تشیع طبرستان، شواهد بسیار گسترده است. اما نکته تازه در باب عالمی است با نام برکه بن یحیی کاتبی طبری مازندرانی که ابن حجر (لسان المیزان، ۹/۲) از زبان ابن شهر آشوب وی را از رجال شیعه دانسته که در سال ۵۴۳ نزد وی حدیث شنیده. اما در حال حاضر در کتاب معالم العلماء ابن شهر آشوب از وی یادی نیست. درباره نیشابور نیز شواهدی از تشیع در این نمونه‌ها داریم. حسن بن ابراهیم نیشابوری شیعه‌ای است که مورخ شیعه ابن ابی طی در کتاب طبقات الإمامیه از وی یاد کرده و نوشته است که: «کان أحد علماء الشیعة الفضلاء و أحد وجوه نیشابور». (لسان المیزان، ۱/۲، ۱۹۱).

نمونه دیگر حسن بن یعقوب نیشابوری (م ۵۱۷) است که سمعانی در شرح حال وی نوشته است: «کان غالباً فی الاعتزال، داعیاً الی الشیعة». نیز از وی با عنوان «کان استاذ أهل نیشابور فی عصره» یاد کرده است. سمعانی نوشته است که کتاب الولاية ابوسعید مسعود سجزی را که در طرق حدیث غدیر بوده به خط حسن بن یعقوب نیشابوری دیده است (معجم، ص ۱۶۵). از عالمی علوی با نام زید بن حسن بن... موسی بن جعفر (ع) نیشابوری (م ۴۹۱-۲) یاد شده که دو بار هم به اصفهان رفته که سفر نخست وی سال ۴۶۳ بوده است. گفته شده که او را متهم به وضع حدیث کردند، چون احادیثی در باب صفات خداوند روایت می‌کرد که با آرای آنها موافقتی نداشت (معجم، ۲۱۷). می‌توان گفت که وی با حشویان و اهل حدیث مخالف بوده که خود این نشان از داشتن عقیده شیعی - معتزلی است.

شرح حال محمد بن احمد بن احمد علوی نیشابوری (م ۴۶۵) در کتاب السیاق من تاریخ نیشابور (ش ۱۲۰) آمده با این وصف که: «کان من دعاة الشیعة، عارفاً بطرقهم و علومهم، سمع و روی» (لسان، ۳۷/۵، معجم، ۳۶۶). محمد بن حماد موسوی (-۴۷۸) (۵۵۸) از شیعیان اهل مرو است که به نیشابور آمده و در آنجا در گذشته است. سمعانی نوشته است که پدرش، مصاحب پدرم، و جدش مصاحب با جدم داشت. در عین حال درباره اش نوشته است: «و هو غالٍ فی التشیع و الرفض» (التجیر، ۱۲۴/۲، معجم، ۳۸۳).

آمل از مراکز مهم شیعی است. ابن فوطی از عالمی شیعی یاد کرده که خودش وی را در سال ۷۰۱ ملاقات کرده است. این شخص، حسن بن حسن آملی و علوی از اولاد موسی بن جعفر (ع) بوده که وقتی برای زیارت عتبات مقدسه به عراق آمده، ابن فوطی او را در عراق دیده است (تلخیص، ۲۰۴۱/۴، ش، ۲۰۶۹).

ابن فوطی یک عالم شیعی را از تشیع عهد ایلخانی و مدرسه غازانیه شناسانده است. وی عزالدین حسن بن علی بن ابی طالب واسطی حایری است. وی از مدرسان مدرسه غازانیه بوده که رشیدالدین فضل‌الله آن را تأسیس کرده است. وی به سال ۶۷۸ در واسط به دنیا آمده، اما بعد خاندان آنها در کربلا، یکی از خاندانهای علوی مشهور بوده است (معجم، ۱۵۰).

استرآباد که همان گرگان فعلی است، شیعیان زیادی در قرون



هشتم تا دهم داشته است. یک نمونه محمد بن احمد جرجانی وراق از علمای نیمه نخست قرن چهارم است که مرزبانی شرح حال مختصر او را آورده و نوشته است: «کان بتشیع و له أشعار یمدح فیها الطالبیین» (معجم الشعراء، ۴۲۸، معجم، ۳۶۱). ابواحمد محمد بن علی بن عبدک شیعی جرجانی است که از وی با عنوان «کان مقدم الشیعة و امام أهل التشیع بها» - یعنی به جرجان - از وی یاد شده است. بعدها به نیشابور آمده و پس از ۳۶۰ در گذشته است. (الأنساب سمعانی، ۱۸۵/۹، معجم، ۴۰۵).

نمونه دیگر حسین بن حاجی استرآبادی است که در حله اقامت گزیده و از خط وی نسخه ای از اصول کافی با تاریخ ۸۹۱ در کتابخانه آستان قدس رضوی باقی مانده است.

رفت و آمد بین نیشابور و استرآباد در انتقال علویان شیعی از یکی به دیگری، در تاریخ تشیع این دو منطقه قابل توجه است. داعی بن مهدی استرآبادی و فرزندش خلیفه بن داعی، از علویان استرآبادی هستند که به نیشابور رفت و آمد داشته اند. داعی خود در بیهق به سال ۴۰۵ در گذشت (معجم، ۲۰۶). محمد بن یحیی بن داعی بن مهدی (۴۶۶-۵۵۲) نیز از علمای امامی مذهب جرجان بوده که از وی با عنوان «شیخ الإمامیه بها و هو مقدم طائفته و شیخ عشیره من بیت المحدثین» یاد شده است (الأنساب سمعانی، ۶۰/۹، معجم، ۴۳۷).

کاشان و قرای آن مانند راوند مراکزی شیعه پرور بوده اند. حسین بن محمد حسنی راوندی تا آنجا مقام یافته که

محتسب شهر حله شده است. وی در جمع شیعیانی که در اطراف سلطان محمد خدابنده در سلطانیه گرد آمدند، بوده است. ابن فوطی می گوید در سال ۷۱۶ وی را در سلطانیه دیده و او را سیدی جلیل القدر یافته است. نیز افزوده که نسب نامه ای در دست وی دیده که نقبای کاشان را در آن نوشته بودند (تلخیص، ۲۰۷۲/۴، ش، معجم، ۱۸۳). ابن فوطی از شخصی با نام هبة الله بن سعید راوندی که او را «الفقیه المتکلم... و من العلماء الأفاضل» نامیده، یاد کرده که استاد احتمال داده اند وی جد پدر قطب الدین راوندی (م ۵۷۳) باشد.

شهر طوس نیز شیعیانی را از دوران نخست به این سو در خود داشته است. نصیرالدین حمزه طوسی مشهدی از عالمان قرن ششم شیعه است. استاد از تاریخ رویمان نقل کرده که سلاطین غور به خراسان آمدند و از نیشابور برای زیارت امام رضا (ع) عازم مشهد شدند. در آنجا متن ولایت عهدی را دیدند که نامی از جفر و جامع در آن بود. از فخرالدین رازی پرسیدند، گفت: از آن آگاه نیست، اما در طوس عالمی شیعی با نام حمزه طوسی هست که در این باره آگاه است (معجم، ۱۹۱). عالمی علوی با نام محمد بن اسماعیل مشهدی (م ۵۴۱) مقیم طوس بوده که سمعانی کتاب صحیفه علی بن موسی الرضا (ع) را نزد وی خوانده است (التحجیر، ۹۶/۲، معجم، ۳۶۹).

شهر آوه نیز از شهرهای شیعی معروف قرون نخست هجری تا قرن هشتم است. از عالمان برجسته علوی این دیار الرضا بن فخرالدین آوی است. ابن فوطی با وصف وی به عنوان «القاضی العلامة» می نویسد که او در مراغه خدمت خواجه نصیرالدین طوسی رسید و قدری از مصنفات فخر رازی را نزد وی خواند. همین طور صحیفه اهل البيت (ع) را نزد وی خواند. ابن فوطی می افزاید که او را در سال ۶۶۵ در مراغه دیده، بعد از آن در سال ۷۰۵ در سلطانیه خدمت او رسیده و اجازه روایت آثارش را از وی دریافت کرده است. وی در سال ۷۲۰ برای زیارت امیر مؤمنان به نجف رفته که جماعتی از سادات از وی اجازه روایتی دریافت کرده اند. (تلخیص، ۱۷۷/۵، ش، ۳۵۲، معجم، ۲۱۴-۲۱۳).

از تشیع ری مطالب زیادی می دانیم. بر آنچه در تاریخ تشیع نوشته ایم باید بیفزاییم که از علمای برجسته قرن ششم یا هفتم، قوام الدین علوی رازی صاحب کتاب دقائق التأویل و حقائق التزیل و نیز بلابل القلاقل است که بتازگی به چاپ رسیده است. (نک: معجم، ۳۵۶). به گزارش رافعی (التدوین، ۲۴۵/۱) محمد بن محمد الحسینی از شیعیان ری است که به سال ۵۵۵ در ری کتاب النهایة شیخ طوسی را نزد علی بن الحسن استرآبادی خوانده است. رافعی گفته که وی فقه شیعه را می شناخت و «یکتب الوثائق لهم» (معجم، ۴۱۵).



همدان به تشیع شهره نبوده اما از قرن هفتم آن، عالمی شیعی داریم. محمد بن عمر همدانی واعظ (م ۷۰۵) از کسانی است که به نوشته ابن فوطی (تلخیص، ۴/۱۲۳۳ ش، معجم، ۴۱۱) در سال ۶۷۰ در مراغه نزد خواجه نصیرالدین طوسی آمده است. وی می‌نویسد: وی جامع ترمذی را نزد پدرش خوانده است! وی این اشعار را برای من نوشت:

سلالات النبی هم الائمة
 الیهم یصرف العقل الازمة
 ثناؤهم یحلی کل لفظ
 و ذکرهم یجلی کل غمة
 بحبهم نجاة الخلق طراً
 بذیلهم تمسک کل امة
 هم نوراً ضاء الافق منه
 وقد شمل الزمان سنا و عمه
 یرید المشرکون لیطفئوه
 ویأبی الله الآن یتمه

شیعیان در دولت عباسی

واقعیت آن است که شیعیان از قرن سوم به این سو، حضور فعالی در تشکیلات اداری و حکومتی عباسیان داشته‌اند. این مشارکت از حد وزارت تا حضور در دواوین مختلف بوده و زمینه مساعدی برای رشد شیعه به حساب می‌آمده است. زمانی که وزیر المسترشد عباسی (۵۲۹-۵۱۲) ابونصر کاشانی شیعی باشد، تکلیف روشن است. در دوره مقتدر (۳۲۰-۲۹۵) هم همین وضعیت وجود دارد. ناصرالدین الله (۶۲۲-۵۷۵) شخصاً به داشتن مذهب تشیع شهرت داشت. نفوذ شیعیان در نظام اداری دولت عباسی در قرن ششم و هفتم به اوج خودش می‌رسد. بسیاری از شیعیان ایرانی و عرب حلی در دواویر دولتی مشاغل مهمی داشته‌اند. به عنوان نمونه فخرالدین بغدی بن علی حکیم (م ۶۸۵) که از بیت الملك و الامارة دانسته شده و متولد حله بوده، با تعبیر «صحاب الخلفاء و الوزراء» از وی یاد شده است (تلخیص، ۴/۲۰۱۹ ش، معجم، ۱۱۶).

نمونه دیگر خاندان علقمی است که شیعه امامی بوده‌اند. مؤیدالدین علقمی، از رجال برجسته این خاندان، آخرین وزیر دولت عباسی است.

در قرن سوم و چهارم بسیاری از نوبختیان شیعی، در دولت عباسی در بغداد ذی نفوذ بودند. یکی از آنها حسین بن علی بن ابوالعباس ابو عبدالله نوبختی کاتب (م ۳۲۶) است که متولی امور

کتابت در بغداد بوده: «و کان فی مرتبة الوزراء ببغداد، مدبر الامور حاکماً علی الدولة.» (الوافی، ۲/۲۵۵، ش ۳۹۵). درباره علی بن عباس نوبختی هم گفته شده است که: «رئیس، ولی و کالة المقتدر» (سیر ۱۰/۷۹ ش، معجم، ص ۳۰۰).

نمونه دیگر حسین بن ابراهیم خطیر (م ۵۵۲) است که در دیوان زمام مشغول به کار بوده و ذهبی وی را با تعبیر «کان عالیاً فی الرفض» وصف کرده است (سیر، ۲۰/۲۹۵، معجم، ۱۶۷).

ابوعلی حسین بن معد موسوی (م ۶۳۶) از شیعیان ساکن محله کرخ، در خلافت المستنصر بالله عباسی افزون بر نقابت طالبیان، سمت اشراف بر خزانه دولت عباسی را نیز در بغداد عهده دار بوده است (معجم، ۱۸۹).

سعید بن علی انصاری (م ۶۱۰) که چند ماهی هم وزارت الناصر لدین الله را داشته. از شیعیانی است که پس از درگذشت در بغداد، وی را برای دفن به نجف انتقال داده‌اند (معجم، ۲۲۶).

علی بن علی بغدادی (م ۶۰۱) در زمانی که سلطان سلیمان شاه سلجوقی در عراق بود، به عهد المستضیء بامر الله (۵۷۵-۵۶۶) وزارت او را داشت. گفته شده که «کان شیعیاً». وی در اوقات فراغت کتابهای ادبی زیادی را کتابت کرد و پس از آن همه آنها را وقف حرم امام کاظم (ع) نمود (انسان العیون، ۱۴۵، معجم، ۳۰۹). محمد بن محمد مؤیدالدین قمی (م ۶۳۰) وارد بغداد شد و اندک اندک موقعیت بالایی یافت. جالب آنکه از همان زی عجمی خود بیرون نیامد. منزلت وی تا به آنجا رفت که الناصر خلیفه درباره اش نوشت: «القمی نائبا فی البلاد و العباد». گفته شده که وی کاتب بسیار ادیبی بوده در سال ۶۲۹ از کار برکنار و زندانی شد و به سال ۶۳۰ درگذشت (سیر، ۲۲/۳۴۶، معجم، ۴۲۱).

هبة الله بن علی ابن الصاحب که سمت الاستاذ الداری المستضیء بامر الله عباسی (خلافت ۵۶۶-۵۷۵) را داشته و به بالاترین مناصب رسیده، توسط ذهبی به عنوان کسی که «أظهر الرفض» شناخته شده است. (سیر، ۱۳/۳۷، معجم، ۴۷۸).

